

« ۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »  
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۶)



### جمال صفری

در این بخش نطق های مدرس و وثوق الدوله را می خوانید. میرزا حسن خان مستوفی الممالک با توافق مدرس و رضاشاه تصدی ریاست حکومت را بدست گرفت. ( ۱ ) نطق مستدل و آتشین دکتر مصدق، مدرس را وادار به دفاع از فروغی و وثوق نمود.

مدرس می گوید: «من طبق عقیده ای که داشتم خود را مکلف به جنگ کردن با کسانی می دانستم که این قرار داد را بسته بودند. جنگ هم کردیم و شکست شان هم دادیم و همه این اعمالی که صورت گرفت به خاطر اجرای عقیده ای که به آن ایمان داشتم بود زیرا در سرتاسر مبارزات آن دوره همیشه براین عقیده بودم - و هنوز هم هستم - که عمل عاقدان قرارداد، نوعی عقد فضولی بوده است» مدرس به یاری وثوق الدوله می شتابد و میگوید: مسئله پول گرفتن ایشان را هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند، من نمی دانم و خود آقای وثوق الدوله حتماً توضیح خواهند داد. البته هر کس حق دارد عقیده خود را به صراحت ابراز و از کاری که به آن معتقد بوده دفاع کند.

مدرس که در آن زمان مبارزه بر ضد استبداد رضا خان را رهبری می کرد، مردی با صلابت و شجاعت بود. در طول مبارزات اجتماعی و سیاسی اش، او بطور عمومی، در خط موازنه عدمی، حقوق ملی و مردمی بود. بدون شک مردی « پرهیزگار، قاطع، مصمم، دلسوز، بشر دوست و در عین حال بذله گو، اما نه بطریق استهزاء و تحقیر و تخفیف و تکذیب، بلکه با بکار بردن منطق خاص خود، برای مجاب کردن حریف و انداختن او در بن بستهای استدلال بود.»

پرسش اینست که او چگونه در مجلس ششم، اهرم های استبداد داخلی و مکانیزم های سلطه خارجی را فراموش کرده بود و از آدمهایی حمایت می کرد که به سیاست موازنه مثبت معتقد بوده اند و حیات سیاسی خود را در جانبداری از سیاست انگلیس گذرانده بودند؟ چگونه وی می خواسته است با این آدم ها قدرت رضا شاه را محدود کند؟! ابوالحسن بنی صدر در کتاب موقعیت ایران و نقش مدرس می نویسد: « پس از شاه شدن رضا خان، دو حریف برای آخرین بار رو در روی یکدیگر شدند. رضا خان از او خواست که به عادت خویش رفتار کند. گفت: « صبر کنید، اگر دیدم شاه هستید احترام میکنم و گرنه تکلیف خودم را بدم » و کوشید او را از مأموریت خائنانه اش باز دارد. گفت « به انگلیسیها بگو،

نه پشت تو را می گیریم و نمی گذاریم تو را بردارند. پاسخ رضان خان این بود: نمی توانم، تعهد سپرده ام، اگر بگویم نه، به اشاره آنها همین پیشخدمت که چای می آورد، بمن سم خواهد چشاند. پس از شنیدن این جواب، مدرس از جا برخاست و گفت: بمیری هم کورضا خانی» (۲).  
از کودتا تا انقراض سلسله قاجاریه و پس از شاه شدن رضاخان، مدرس همچنان کوشید که او خود را از دست نشاندگی انگلستان رها سازد و نتوانست.

سیف پور فاطمی در باره سخنان مصدق در مجلس می نویسد: «دکتر مصدق در این موقع لجاجت زیاد نشان داد. با آن که مرحوم مستوفی و مدرس و دیگران به او گوشزد کردند که هر حمله ای به رجال دوره مشروطیت به نفع قزاق ها و رضا شاه است و آنها خواهند گفت که این رجال خائند. همه به درد کار نمی خورند و به تدریج آنها را از میان خواهند برد، ولی دکتر مصدق به حرف آنان توجهی نکرده و از در مخالف با افراد مهم کابینه فروغی و وثوق الدوله پافشاری کرد» (۳).  
او در ادامه آن تاکید کرد: نطق دکتر مصدق، مدرس و طرفدارانش را آزرده خاطر ساخت. زیرا آنها می خواستند سردار سپه را در مقابل اتحاد مجلس و دولت و شخصیت مستوفی و همکاریانش قراردادده و نگذارند که سردار سپه از این اختلاف استفاده کرده و قدرت را از هر جهت در دربار تمرکز داده و ترو خشک را با هم بسوزانند. (۴)

مدرس که مصون از خطا و اشتباه نیست قبلا از نصرت الدوله حمایت کرده بود و یکی از جراید آن زمان در انتقاد به مدرس نوشت که: «اگر در روز ۴ شنبه ۸ برج اسد (مرداد) سال ۱۳۰۰ مدرس به حمایت نصرت الدوله قیام نمی کرد، چهارشنبه گذشته ۱۰ اسد (مرداد ۱۳۰۱) نصرت الدوله در مجلس شورا در صدد تبرئه وثوق الدوله بر نمی آمد.» (۵)

مدرس باز هم به تکرار همان سیاست غلط را بکار برد. همانطور که می دانیم حکومت وثوق الدوله قبل از قرارداد ۱۹۱۹ با حمایت مدرس زمامداری کشور را بدست گرفت. سپس رابطه مدرس و وثوق بر اثر قرارداد ۱۹۱۹ بسرودی گرائید و «روزی مورخ الدوله سپهر به عنوان واسط ترمیم روابط بین مدرس و وثوق الدوله، نزد (مدرس) آمد، مدرس در خلال بیاناتی خطاب به وی گفت: وثوق الدوله را حالی نمایید، که من کار خودم را می کنم و شما کار خودتان را، لیکن من موفق می شوم و شما متضرر خواهید شد. اگر قرارداد لغو شود همیشه متضرر و از سیاست دور خواهید شد و اگر قرارداد عملی شود و انجام گرفت دیگر انگلیس به شما کاری ندارد و برای رضایت ملت ایران، شما را فدا خواهد نمود.

با وجود آن سابقه، مدرس برای "مهار رضا شاه" دچار خطای فاحش شد زیرا توجه نکرد که با کسانی چون وثوق الدوله نمی توان رضا شاه را مهار کرد. مهار او آدمهای بدون وابستگی و استوار قدم می خواست. این شد که در جواب مصدق و در دفاع از وثوق الدوله گفت:

"آقای مستوفی الممالک و طرفدارنش هفتاد نفر از وکلای مجلس هستند - و خود بنده یکی از آنها هستم - باید دفاع کنم. آقای دکتر مصدق السلطنه ضمن بیانات خود فرمودند که آقای رئیس الوزراء (نخست وزیر) باید اشخاصی را به عضویت کابینه انتخاب کنند که محل اطمینان باشند. البته جواب این قسمت از حرفهای آقای دکتر مصدق را خود آقای مستوفی الممالک یا طرفداران ایشان خواهند داد. این هم یک جنبه دیگر قضیه. اما قضیه مورد بحث، جنبه ثالثی هم دارد که می شود آن را جنبه تخصصی قضیه نامید. یعنی جنبه فقهاتی قضیه (به اصطلاح من) و جنبه حقوقی قضیه (به اصطلاح دیگران)."»

مدرس در جواب مصدق که گفته بود، باید « بیشتر شخصیت و سوابق مجریان آن را در نظر» گرفت. می گوید:، اینکه ما در آینده می خواهیم بوسیله همین اشخاص خدمتهای بزرگ برای کشورمان انجام دهیم. بعد از این انقلاب و حوادث گوناگون که برسر این مملکت آمده، می خواهیم کارهای مهم صورت دهیم. اما اگر اسامی تمام رجال کشور را که در گذشته کارهایی برخلاف میل ما انجام داده اند خط بزنییم. بگوئیم وثوق الدوله به درد نمی خورد، اخوی اش ( قوام السلطنه) به درد نمی خورد، مدرس به درد نمی خورد، برادر مدرس به درد نمی خورد، پس چه کسی باقی می ماند که مملکت از وجودش استفاده کند؟»

مدرس در اینجا از کسانی که حقوق ملت را پایمال کرده اند و با حمایت دولت فخریه انگلیس برسر قدرت آمده اند طرفداری می کند. در چنبره سیاست توازن قوا، - که ضد سیاست موازنه عدمی است که بدان معتقد است از این واقعیت غافل می شود که هرگاه کسی در گذشته خیانتی کرد، بر او است که خیانت خود را جبران کند و پس از جبران، نیز او را صدر نشین نمی کنند. بلکه به او اجازه می دهند مثل یک آدم عادی زندگی کند و در آن سطح اگر خدمتی از او ساخته بود، انجام دهد. اگر کشور ما همواره تحت اداره آدمهای بد سابقه و زورگو بوده است، یکی به این دلیل است که بمحض تغییر رابطه میان قوا، در رابطه موازنه جدید قوا، سابقه اشخاص را از یاد می بریم و می گوئیم "گذشته گذشته است و حالا قصد خدمت دارد." تجربه حکومت مستوفی، یکی از این تجربه ها و آزمونها فراوانی است که معلوم کرد با افراد و اشخاص بد سابقه نمی شود مستبد را مهار نمود و به کشور خدمت کرد. و همچنین بر روی کار آوردن قوام در تیر ۱۳۳۱ که با قیام ۳۰ تیر او ناگزیر از استعفاء شد، دلیل دیگری شد بر این واقعیت که سابقه جفا به استقلال کشور و آزادی مردم و زیر پا گذاشتن حقوق مردم، سبب می شود که سلطه گر به سراغ با سابقه ها ئی می رود که در سرکوبی و فروخواباندن جنبش ملی ایرانیان با سیاست سلطه خارجی همخوانی داشته باشد.

دیگر اینکه، متأسفانه در این برهه از تاریخ در بین اکثریت افراد، نیروها و گروههای مخالف میل به همکاری و ائتلاف با "همین اشخاص" و "همین آدمها" هرهری مسلک و بی ثبات و... وجود دارد و آنها از این امر مهم غافلند که این نوع روش و عمل سیاسی تجربه شکست خورده باز تجربه کردن و گزراهه چند باره رفتن است!

در همان تاریخ، بیانات مرحوم مدرس (در مجلس) سروصدا و هیاهوی زیاد برانگیخت و پاره ای از جراید کشور تنقیدهای شدید از او و نطق دفاعیه اش کردند. منجمله مدیر روزنامه حبل المتین در همان شماره ای که خلاصه ای از این نطق را درج کرد، تفسیری به این مضمون نوشت:

« ... ما از بیانات آقای مدرس، حقیقتاً سر در نمی آوریم. ایشان را از سالها پیشتر می شناسیم و در مدرسه صدر اصفهان که در محضر مرحومین آقا میرزا مهدی قمشه ای و میرزا جهانگیر خان قشقائی مشغول تلمذ بودند، بارها ملاقاتشان کرده واز کیاست و فراست و دانش و بی طمعی شان اطلاع کامل داریم و به همین دلیل خیلی متعجبیم و هیچ نمی دانیم دفاع ایشان را از عاقد قرار داد ۱۹۱۹ چگونه تعبیر کنیم! و عجب تر اینکه آقای مدرس در همان حالی که تمام ایرادات دکتر مصدق را قبول دارند باز هم می فرمایند: چون تیری که آقای وثوق پرتاب کرده بود به هدف نخورد، نباید او را مقصر دانست و ملامتش کرد... موقعی که آقای وثوق این قرارداد را بست، هرگز تصور نمی کرد که جنینش سقط خواهد شد. اگر از آقای مدرس سئوال بشود که آیا شما راضی بودید این قرار داد عملی می شد، چه جوابی خواهند داد؟ همه می دانند که ایشان از روز اول مخالف این قرارداد بوده اند و دربیانات اخیرشان هم تصریح فرمودند که نفس عمل بد بوده، منتها چون به نتیجه ای که مرتکبان در نظر

داشته اند منتهی نشده، پس عامل فعل را باید رها کرد... اما ایشان فراموش می کنند که آقای وثوق آنچه در حیطه قدرتش بود، برای اجرا شدن این قرارداد کرد، منتها موفق نشد...» (۶)

عمل کسانی که به ریاست نظام السلطنه مافی حکومت موقت تشکیل دادند تا با اشغالگران کشور خود بجنگند، به عمل دوگل می ماند که به انگلستان مهاجرت کرد و حکومت فرانسه آزاد را تشکیل داد و البته از متفقین پول و اسلحه گرفت. با آنکه این رفتار کمتر ربطی به رفتار وابستگان به قدرت خارجی ندارد که مبارزه با استبداد را دست آویز جیره خواری می کنند و با آنکه شخص مدرس، برای گذران زندگی خود، تدریس می کرد و دیناری از دولت خارجی نگرفت، عمل کمک ستاندن از قدرت خارجی، با اصل موازنه عدمی، سازگار نیست. زیرا آن روش کار بجائی نبرد اما هرگاه ایرانیان مبارز و نیروهای مقاومت در سطح کشور به فعالیت می پرداختند و مردم را برای استیفای حقوق خود بر می انگیزتند، علاوه بر این که در پایان جنگ، ایرانیان ملتی محروم از حق غرامت و... نمی شدند، مشارکت آنها در دفاع از حقوق ملی خود، می توانست مانع از کودتا و استقرار استبداد سیاه بگردد. تجربه انقلاب مشروطیت پیروز شود و...

مدرس در باره پول گرفته از آلمانها می گوید: «در قضیه مهاجرت، خود آقای رئیس الوزراء (مستوفی الممالک) هم با من موافق بودند. بنده و آقای سلیمان میرزا و عده ای دیگر جزء مهاجران بودیم. یک مشت از آقایان، عقیده داشتند که به ضرر مملکت است. مسائل سیاسی عموماً نظری و نسبی است. هر کسی یک جور عقیده ای دارد. در هر صورت دو دسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده داشتند مهاجرت به خیر و صلاح مملکت است. به مهاجرت رفتیم و هرگز از کسانی که عمل ما را به صلاح مملکت نمی دانستند غیبت و بد گوئی نکردیم. خودم صاحب عقیده بودم و رفتم. پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم...»

میرزا محمد علی خان شیبانی وحید الملک، در هنگام مهاجرت در خاطراتش در باره موضع مدرس در قبال آلمان و عثمانی می نویسد: «مقارن غروب با آقای طباطبایی (در بغداد) به دیدن مدرس رفتیم. مذاکرات راجع به اوضاع، در میان بود. عقیده آقای مدرس بر این بود:

۱ - ما باید میان آلمانها و عثمانیها توازن کامل نگاه داریم و نباید هیچ کدام را از خودمان ظنین سازیم.

۲ - موضوع پول که بسیار مهم است باید بدین ترتیب حل شود که از آلمانها مبلغی به طریق استقراض رسمی دریافت داریم و بدیهی است اگر آنها به کمک ما ملیون و مهاجرین ایرانی نیازمندند از امضای چنین استقراضی مضایقه نخواهند داشت.

۳ - هر قسم مساعدت فنی به خصوص کمک نظامی و لشکری که به آن محتاج باشیم باید از آلمانها بخواهیم.

۴ - عثمانیها را هم هر قسم هست باید همراه نگاه داریم. ولی از آنها کمک مادی و فنی نخواهیم زیرا خود آنها به کمک مادی و معنوی آلمانها محتاجند.

مدرس گفت: « برای تأیید و تشیید روابط با آنها، آقای طباطبائی و نگارنده باید هرچه زودتر حرکت کنیم. ما باید در استانبول و برلن وسیله نزدیکی میان دولتین و حکومت موقتی باشیم. » (۷)

زنده یاد مدرس درحین نطقش شرح می دهد که: « در جریان این سفر آلمانها می گفتند تا قصر شیرین ۹ کروور (پانصد هزار تومان) به حکومت مهاجر قرض داده ایم. یازده کروور دیگر هم می دهیم و شما یک قبض بیست کرووری به ما بدهید. گفتیم ما پولها را می گیریم، اما رسید نمی دهیم ( خنده

حضار). گفتیم ما مشترکیم، شما پول و اسلحه دارید، و ما هم آدمهای لختی هستیم. می خواهید می مانیم، نمی خواهید می رویم».

وثوق الدوله با نطقی فصیح و ادیبانه و نیشدار در پاسخ دکتر مصدق حاشیه می رود و در خاتمه دفاعیه اش در مجلس می گوید: «راجع به آن یکصد و سی هزار لیره هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به خود ایشان چیزی از این بابت رسیده به بنده هم رسیده است و اگر مسلم شود چنین وجهی دریافت کرده ام، علاوه بر آنکه حاضرم غرامات آن را به اضعاف (= دوبرابر) بپردازم، تمام ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق را هم بر خود وارد می دانم». وثوق می افزاید: بی مناسبت نمی دانم خاطر معترض محترم را به نکته ای حساس جلب کنم و آن این است که غالب مبتدیان علم سیاست در مدتی که به کار آموزی اشتغال دارند یک دوره اختصاصی برای «تحصیل و جاهت سیاسی» می گذرانند و آقای دکتر مصدق فعلاً مشغول گذراندن این دوره هستند. ولی خود بنده موقعی که تصمیم به ورود در صحنه سیاست گرفتم، از تعلیمات این کلاس اختصاصی بکلی صرف نظر کردم و مستقیماً به کلاس بالاتر رفتم.

بنابراین با اسنادی که بعدها وزارت خارجه انگلیس در باره قرارداد ۱۹۱۹ در معرض افکار عمومی قرار داد و دکتر جواد شیخ الاسلامی ترجمه «اسناد محرمانه» را در اختیار ایرانیان قرارداد و نگارنده قبلاً به بخشی از آنها اشاره نمودم، وثوق الدوله همانطور که به صراحت در پایان نطقش گفته است باید «تمام ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق را هم بر خود وارد» بداند. بر اساس آن اسناد و به بیان خودش «مستقیماً به کلاس بالاتری» قدم گذاشت و بنا بر اسناد، آن «کلاس بالاتر» پول گرفتن، سرسپردگی به بیگانه و انعقاد قرارداد ننگین و منحوس ۱۹۱۹ بوده است. حافظه تاریخی سیاسی و اجتماعی ایران شهادت داد که حق به جانب دکتر مصدق بود که در آن مجلس از حقوق ملی و حقوق مردم دفاع کرد و حق و حقیقت را قربانی مصلحت اندیشی سیاسی نکرد و بر موضع حق، ایستادگی و پایداری نمود!

◀ و اما سخنان مدرس و وثوق الدوله در مجلس

۱ - نطق مدرس:

فرمایشات آقای دکتر مصدق دارای سه جنبه: یکی جنبه شخصی مسئله بود یعنی میزان دخالتی که آقای وثوق الدوله (به عنوان نخست وزیر وقت) در بستن این قرارداد داشته اند که البته از این حیث خودشان دفاع خواهند کرد. مثلاً آقای دکتر مصدق صحبت از پولی کردند که ظاهراً آقای وثوق گرفته اند یا آن مطالبی که از قول وزیر خارجه آمریکا و غیره نقل کردند که من هیچ گونه اطلاعی از اینها ندارم و شخص ایشان باید دفاع کنند. (وثوق الدوله - بنده خودم دفاع خواهم کرد).

یکی جنبه دولتی این قضیه است به این معنا که عمل گذشته فلان وزیر، تا کجا در حیثیت کابینه فعلی مؤثر است. این مطلبی است که طرفداران آقای مستوفی که قریب هفتاد نفر از وکلای مجلس هستند - و خود بنده یکی از آنها هستم - باید دفاع کنم.

آقای دکتر مصدق السلطنه ضمن بیانات خود فرمودند که آقای رئیس الوزراء (= نخست وزیر) باید اشخاصی را به عضویت کابینه انتخاب کنند که محل اطمینان باشند. البته جواب این قسمت

از حرفهای آقای دکتر مصدق را خود آقای مستوفی الممالک یا طرفداران ایشان خواهند داد. این هم یک جنبه دیگر قضیه.

اما قضیه مورد بحث، جنبه ثالثی هم دارد که می شود آن را جنبه تخصصی قضیه نامید. یعنی جنبه فقهاتی قضیه (به اصطلاح من) و جنبه حقوقی قضیه (به اصطلاح دیگران).

در این ده سال اخیر بعد از جنگ بین الملل (اول) وقایع بسیار مهم در ایران اتفاق افتاده است که یکی از آنها مسئله مهاجرت است. دیگری مسئله قرارداد، سومی مسئله جمهوریت، چهارمی مسئله تغییر سلطنت، همه این مسائل در عرض هفت هشت سال اخیر در مملکت ما پیش آمده. در کنار این مسائل، مسئله نسبتاً کوچکتری هم بوده است نظیر مسئله میرزا کوچک خان، قتل کلنل محمد تقی خان، و مسئله شیخ محمد خیابانی، اینها مسائل کوچک زمان ما بودند که از بطن همان مسئل بزرگ بوجود آمدند. همه این مسائل صورتی دارند و سیرتی. ظاهری دارند و باطنی.

با همه ارادت، ادب، و کوچکی که نسبت به آقای نخست وزیر (مستوفی الممالک) دارم، معتقدم که همه این مسائل بلاخره باید روزی حل شود و من محلی بهتر از این مجلس شورای ملی و دولتی (= مناسبتر) از این دولت سراغ ندارم.

نمایندگان مجلس فعلی همه آدمهای خوبی هستند. بعضی از آنها چهار دوره، بعضی سه دوره، و کیل بود ه اند، این مسائل باید در اینجا حل شود و این طور نشود که ما هر روز صبح سراز خواب برداریم و ببینیم که فلان روزنامه که مطلبی برای نوشتن نداشته، دوباره مسئله مهاجرت را پیش کشیده، یا فلان روزنامه دیگر که برای تهیه اخبار لنگ بوده است، مسئله قرارداد را مطرح کرده.

همه این مطالب باید حل شود. خود بنده که امروز در اینجا خدمت آقایان ایستاده ام، در سه قسمت از این قضایا (مهاجرت - قرار داد - جمهوریت) پیشقدم و بازیگر میدان بوده ام.

#### قضیه مهاجرت:

در قضیه مهاجرت، خود آقای رئیس الوزراء (مستوفی الممالک) هم با ما موافق بودند. بنده و آقای سلیمان میرزا و عده ای دیگر جزء مهاجران بودیم. یک مشت از آقایان عقیده داشتند که به ضرر مملکت است. مسائل سیاسی عموماً نظری و نسبی است. هر کسی یک جور عقیده ای دارد. در هر صورت دو دسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده داشتند مهاجرت به خیر و صلاح مملکت است. به مهاجرت رفتیم و هرگز از کسانی که عمل ما را به صلاح مملکت نمی دانستند غیبت و بدگویی نکردیم. خودم صاحب عقیده بودم و رفتم. پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم.... یکی از نمایندگان (عدلی) - خیانت کردید.

زنگ شدید مؤتمن الملک پیرنیا رئیس مجلس (در حال خطاب به آن نماینده) - آقای عدلی به شما اخطار می کنم که استعمال کلمه خیانت از وظایف محکمه است و شما حق بکار بردن آن را در اینجا نسبت به یک نماینده مجلس ندارید

(صحیح است).

مدرس - « .... نه خیر، خیانت نکردیم. برای انجام هدف، پول لازم داشتیم و خرج هم کردیم و خسارتهایی هم وارد شد. الان هم که در خدمت آقایان ایستاده ام، هنوز بر سر این عقیده باقی هستم که این کار ما (تشکیل حکومت مهاجر) متضمن فواید سیاسی بود. رجوع کنید به سیاسیون دنیا. حالا

چه کسی باید تشخیص بدهد این کار من خوب بوده است یا نه؟ آیا در عمل خود مقصر بوده ام یا نه؟ بلی، اگر محکمه صالحی تشخیص داد که مقصر بوده ام، در آن صورت البته باید مرا مجازات کرد. بعد از بازگشت از مهاجرت آمدیم تهران، با خوفهای زیاد، با زحمات زیاد، مملکت منظره غریبی بخود گرفته بود. قحطی در سراسر کشور بیداد می کرد. قوای نظامی بیگانه بر کشور مستولی بود. در آن موقع هم کابینه آقای مستوفی الممالک زمام امور کشور را بدست داشت. بنده پس از ورود به تهران، یکسره رفتم خدمتشان و آنچه را سر راه دیده بودم بیان کردم. وضع عمومی کشور را برایشان تشریح کردم و گفتم که چگونه قحطی از یک طرف، و قوای روس و انگلیس از طرف دیگر، مملکت را به ویرانی کشیده است به حدی که در سرتاسر خانقین به تهران، نیم فرسخ چهارتا آدم سالم پیدا نمی شود. حالا در آن تاریخ چه مذاکراتی صورت می گرفت، وضعیت انگلیسیها چگونه بود، چیزی است که همه می دانند و من نمی خواهم در اینجا به شرح مجدد تاریخ بپردازم.

بالاخره پس از مدتی، عقیده من و جمعی دیگر براین شد که کابینه جدید تحت ریاست وثوق الدوله سرکار بیاید. عمر این کابینه قریب یک سال و نیم طول کشید. و در این یک سال و نیم، نوعی نظم صوری در مملکت برقرار شد. بعد مسئله قرار داد پیش آمد. همانطوری که در سایر مسائل سیاسی اختلاف نظر وجود داشت، در مسئله قرارداد هم اختلاف نظر پیدا شد. آنچه من توانسته ام به دقت بشمارم و ضبط کنم، در تمام ایران عمال و کارکن های قرارداد، هشتصد نفر بودند که اسامی همه شان را در کتاب زردي که بعد از مرگ منتشر خواهد شد یک یک یادداشت کرده ام. لیکن خود من با قرارداد مخالف بودم. و عده زیادی از وکلای ملت که در این مجلس نشسته اند، عین نظر این مخالف را داشتند. وضعیات هم خیلی سخت بود. بگیرو ببند بود. حبس و تبعید بود. صاحبان عقاید مختلف زیاد بودند. لیکن خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقان قرارداد نگفتم زیرا اختلاف نظر ما با آنها اختلاف نظر سیاسی بود و در این گونه اختلافات فقط خدا می داند که عقیده کدامیک از طرفین صحیح و بر حق است. اما من طبق عقیده ای که داشتم خود را مکلف به جنگ کردن با کسانی می دانستم که این قرار داد را بسته بودند. جنگ هم کردیم و شکستشان هم دادیم. و همه این اعمالی که صورت گرفت به خاطر اجرای عقیده ای که به آن ایمان داشتیم. زیرا در سرتاسر مبارزات آن دوره، همیشه براین عقیده بودم - و هنوز هم هستم - که عمل عاقدان قرارداد، نوعی عقد فضولی بوده است. (نمایندگان - صحیح است). از این نوع کارها خیلی از رجال ما در گذشته هم کرده و اسم آن را « مصلحت وقت » گذاشته اند. ولی در مرحله نهائی مالک کشور، ما مجلسیانیم که باید اعمال آنها را تصویب یا رد کنیم. (نمایندگان - صحیح است).

فرض کنید عده ای بروند در منزل من و بدون اجازه من دختر مرا برای کسی عقد کنند (خنده حضار). این عقد فضولی است و پشیزی ارزش ندارد. به هر حال کمر همت بستیم و به کمک ملت - چون من اتکایم همیشه به ملت است - و به کمک رابطه ها و وسایل خاصی که در اختیار داشتیم - به همین رابطه ها و وسایل خاص هستند که مرا کمک می کنند تا خواسته حقیقی ملت را تشخیص دهم - توانستیم مبنای قرارداد را بکلی منهدم سازیم. تشکیلات پلیس جنوب، مستشار انگلیسی، آقای پارپیچ ( خنده حضار ) و سایر سازمانهای ناشی از قرارداد را بهم زدیم. الان در همین مجلس هیچ بعید نیست که عده ای قلباً موافق قرارداد باشند. با آنها هم کار می کنیم و عداوتی با هم نداریم. زیرا این مسائل کلاً نظری است. البته تکلیف من که به مضر بودن قرارداد اعتقاد داشتم همان بود که انجام دادم. ولی یک معامله فضولی که جلویش گرفته شد و نقشه عاقدانش بهم خورد، حالا اینهمه جنجال و غوغا در

باره اش برای چیست؟ یکی خواست عباى مرا ببرد. زدم تو گوشش و نگذاشتم ببرد. آنهم نبرد. حالا چکارش باید کرد؟ (یکی از نمایندگان - باید جلبش کرد چون نیت دزدی داشت).

مدرس - این که حرف نشد. به صرف اینکه می خواست فلان عمل خلاف را بکند، نمی توان او را مجازات کرد. آنچه مهم است این است که او در نقشه ای که خیال اجرا کردنش را داشت موفق نشد. هیچکس را به صرف داشتن نیت بد نمی توان مجازات کرد. منم دلم می خواهد که تمام جواهرات دنیا، حتی انگشترشما، مال من باشد. آیا این مجازات لازم دارد؟ عباى من را فرضاً حاج محتشم السلطنه خواست بردارد و بفروشد و من جلویش را گرفتم، آیا این مجازات دارد؟..... در مسئله قرارداد هم وضع به این منوال است. آیا عمل وثوق الدوله خطا بود آیا در انجام وظیفه قصور کرده؟ نمی دانم. همه اینها باید در یک محکمه صالح بررسی شود. این قبیل کارها کار محکمه است. کار مجلس نیست. محکمه ای لازم است که در آن قاضی قبلاً دلایل طرفین را بشنود و سپس رأی صادر کند. البته اگر قاضی تشخیص داد که شخص فاعل در عمل خود تقصیر عمدی داشته، آنوقت باید تعیین مجازات برایش کرد والا برای معامله فضولی، آنهم موقعی که جلویش گرفته شده، چه مجازاتی می خواهد تعیین کند؟ اگر خدای نخواست از این معامله فضولی نتیجه بدی عاید مملکت شده بود، آنوقت لازم بود محکمه تشکیل شود و عامل عمل کیفر ببیند. در همین سفر مهاجرت که هم اکنون شرحش را می دادم ما چهارهزار ژاندارم بر باد دادیم. اگر بخواهند ما را برای این کار محاکمه کنند حتماً یک محکمه قضایی لازم است که بنشینند حرفهای ما و دلایل مخالفان هر دو را بشنود و رأی صادر کند. در جریان این سفر آلمانها می گفتند تا قصر شیرین ۹ کرور (پانصد هزار تومان) به حکومت مهاجر قرض داده ایم، یازده کرور دیگر هم می دهیم و شما یک قبض بیست کروری به ما بدهید!. گفتیم ما پولها را می گیریم اما رسید نمی دهیم ( خنده حضار). گفتیم ما مشترکیم، شما پول واسلحه دارید، و ما هم آدمهای لختی هستیم. می خواهید می مانیم، نمی خواهید می رویم ( خند حضار). حالا همه اینها مسائل سیاسی است که اگر بخواهیم کسی رابه خاطر اجرای آنها محاکمه کنیم حتماً باید محکمه قضائی تشکیل دهیم. ولی در مجموع، عقیده شخصی من این است که هر کس حق دارد طبق تشخیص و اعتقاد خود کار کند. خدا شاهد است از وقتی که همین آقای وثوق الدوله از کارافتاد و رفت فرنگ، من حتی یک دفعه هم اسمش را به بدی نبردم. برای اینکه تقصیرش ( در غیاب محکمه صالح) برایم ثابت نشده است.

مسئله پول گرفتن ایشان را هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند، من نمی دانم و خود آقای وثوق الدوله حتماً توضیح خواهند داد. البته هر کس حق دارد عقیده خود را به صراحت ابراز و از کاری که به آن معتقد بوده دفاع کند. اما مسئله ای که من در نظر دارم این است:

ما در آینده می خواهیم بوسیله همین اشخاص خدمتهای بزرگ برای کشورمان انجام دهیم. بعد از این انقلاب و حوادث گوناگون که بر سر این مملکت آمده، می خواهیم کارهای مهم صورت دهیم. اما اگر اسامی تمام رجال کشور را که در گذشته کارهایی برخلاف میل ما انجام داده اند خط بزنیم. بگوئیم وثوق الدوله به درد نمی خورد، اخوی اش ( قوام السلطنه) به درد نمی خورد، مدرس به درد نمی خورد، برادر مدرس به درد نمی خورد، پس چه کسی باقی می ماند که مملکت از وجودش استفاده کند؟



## مسئله جمهوریت:

در مسئله جمهوریت هم همین طور شد. یک دستی بیرون آمد و مردم را تحریک کرد که جمهوریت برای ایران خوب است. عده ای طرفدار این فکر بودند و جمعی دیگر (منجمله مخلص) عقیده داشتند که جمهوریت به صلاح ایران نیست. طرفین زور زدند. آن طرف دید صرفه ندارد ول کرد. غوغای جمهوریت خوابید و موضوع هم منتفی شد. حالا آیا صحیح است که من هر جا بنشینم و تنقید از موافقان جمهوریت بکنم؟ آنها یک نظر سیاسی داشتند. و مخالفین یک نظر دیگر و در صورت حال که اصل مسئله بکلی از بین رفته است، آیا صحیح است که من دیگر به هیچ وجه با آن سه چهار نفری که طرفدار جمهوریت بودند کار نکنیم؟ آیا صحیح است که آنها را ول کنم؟ باید در این قبیل مسائل سوء نیت طرف را با رأی محکمه صالح ثابت کرد و آن وقت برای مجازات گذاشت. به صرف داشتن اختلاف نظر سیاسی نمی شود کسی را محکوم کرد و به رئیس الوزراء مملکت گفت که چون بعضی از وزرای شما در گذشته بعضی کارها کرده اند، در آینده هرگز نباید مصدر مشاغل دولتی گردند. بلا تشبیه، بلا تشبیه آمدند خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام که شما چرا راضی به حکمین شدید؟ بیائید توبه کنید. حضرت فرمود آخر شما وادار کردید. اکنون می پرسیم: آیا صحیح بود به صرف اعتراض یک مشت خوارج، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلافت محروم کرد؟

## مسئله تغییر سلطنت:

نیز طرد الباب عرض می کنم: در این مملکت تغییر سلطنت. من در جریان مبارزات مربوط به این قضیه نبودم. اما اکنون مواظبم و اگر دیدم که پادشاه مملکت موافق قانون اساسی حکومت می کند، برای خدمت می کنم. اگر دیدم برخلاف قانون اساسی قدم برمی دارد، به جنگش می روم. امروز دستور کار ما قانون اساسی است. هرچه قانون اساسی گفته است باید اجرا شود. نسبت به این پادشاهی هم که داریم هیچ گونه نظر بد نداریم. اگر طبق قانون اساسی حکومت کند برایمان محترم است... اگر خیلی خسته شدید حکایتی برایتان نقل می کنم. شاعری در زمستان برای ملاکی قصیده گفت- آقای ملک، فکرتان راحت باشد منظورم از آن شاعر شما نیستید (اشاره به مرحوم ملک الشعرا بهار نماینده مجلس و معاون مدرس در فراکسیون اقلیت مجلس). (خنده حضار) رفت خانه آن ملاک و دید در اطاقی گرم پای بخاری نشسته است. قصیده را خواند. ارباب خوشش آمد. حواله به عهده مباشرش نوشت که به شاعر قصیده سرا بدهد. آن بیچاره هم حواله را گرفت و گذاشت توی جیبش و نگهداشت تا سر خرمن. سر خرمن که شد رفت پیش مباشر. او نگاه کرد و دید اربابش صد خروار گندم حواله کرده است در صورتی که می دانست اربابش بقدری خسیس است که گندم را دانه دانه می شمارد. خیلی تعجب کرد و گفت آقا اجازه بدهید قبلا ارباب را ببینم و بعد حواله شما را بپردازم. گفت عیبی ندارد. مباشرش رفت پیش ارباب و حواله را نشان داد و گفت: آقا، این چیست که نوشته اید؟ او گفت: زمستان گذشته، شبی پای بخاری نشسته بودم این شاعر آمد بعضی شعرها خواند که ما خوشمان آمد، ما هم چیزی نوشتیم دادیم دستش که او خوشش بیاید. هیچ لزومی ندارد که تو به نوشته ام عمل کنی. (خنده حضار).

حالا ما گندم را دانه دانه می شماریم. آنوقتی که از این پولهای سیاه مسی رواج داشت، یک بار نیم شاهی من افتاد توی حوض. بعد از شش ماه که حوض خالی می کردند از نوکر منزلم پرسیدم آن نیم شاهی چطور شد؟ ما حتی حساب نیم شاهی مان را داریم و پول مفت به کسی نمی دهیم. چیزی که هست باید صلاح و آتیه مملکت را هم در نظر گرفت. ...

ناکرده گناه در جهان کیست بگو!

آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو!

آقای وثوق الدوله یا عدل الملک ممکن است یک عقیده سیاسی داشته باشند و روی آن عقیده کار کرده باشند. من والله نه بیانیه وزیر خارجه آمریکا را که آقای دکتر مصدق قرائت فرمودند دیده ام و نه اثری بر آن مترتب می بینم. اگر آن پیش بینی هائی که در آن بیانیه شده، صورت عمل به خود گرفته بود، البته مسئله غامض می شد و جای تعقیب داشت. اما حالا که واقع نشده، دنباله مطلب را گرفتن چه فایده دارد؟ شیروانی آمد و عبای مرا فروخت به عدل الملک و من قبول نکردم. خوب، معامله، معامله فضولی است و به خودی خود هم منتفی شده است. عمل وثوق الدوله تأثیری در اراده صاحب مال (ملت ایران) نمی توانسته است داشته باشد. صاحب مال شما هستید. شما نمایندگان ملت هستید که باید ثروت و دارائی مملکت را حفظ کنید. هر قراردادی که دولتها ببندند تا مجلس تصویب نکند یک پول سیاه ارزش ندارد. (نمایندگان - صحیح است. بعضی از نمایندگان - احسنت). (۸)

## ۲ - نطق وثوق الدوله:



میرزا حسن وثوق الدوله

اولاً اجازه می خواهم از فرمایشات جناب آقای مدرس تشکر کنم و ثانیاً پیش از ورود به اصل موضوع و دادن جواب ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق، لازم می دانم مقدمه مختصری به عرض آقایان برسانم.

اجتهاد شخصی من همیشه این بوده که کسی که قدم به میدان سیاست می گذارد هرگز نباید از ایراد و اعتراض دیگران بترسد و هرگز نباید به مشکور شدن یا نشدن اعمال و مساعی اش بیش از اندازه اهمیت قایل باشد. بنده همیشه براین اعتقاد بوده ام که درانجام بعضی از کارها که انسان فکرمی کند به صلاح مملکتش هست، هرگز نباید از محو شدن و جاهت یا برباد رفتن حسن شهرت ترسید.

و به پیروی از این منطق، همواره در شدیدترین مواقع قبول مسئولیت کرده ام و همیشه به پیروی از عقیده و وجدان خود کار کرده، هرآنچه را به صلاح مملکت بوده و می شده است آن را با کمترین محظور عملی کرده، بکار بسته ام. با همه اینها عرض میکنم که بنده مدعی عصمت و مصونیت از خطا و زلل نیستم و هیچیک از آقایان هم نباید باشند. چه بسا که در تشخیصات خود سهو کرده باشم ولی اطمینان می دهم که هیچ وقت به عمد نخواسته ام ضرری متوجه مملکت سازم. به عکس همیشه کوشیده ام که از وارد شدن این گونه ضررها به مملکت جلوگیری کنم.

## اوضاع عمومی دنیا در موقع بسته شدن قرار داد

بعد از این مقدمه، اول در باره قرار داد ۱۹۱۹ که نقطه برجسته اعتراض آقای دکتر مصدق است بحث می‌کنم. ولی قبل از ورود در ماهیت مطلب، فکر میکنم تشریح وضع زمانی که قرارداد در آن بسته شد، ولو خیلی مختصر، لازم باشد.

البته آقایان محترم فراموش نفرموده اند که دوازده سال قبل حادثه بزرگ جنگ بین المللی (جنگ جهانی اول) در اروپا اتفاق افتاد. در این کشمکش بزرگ جهانی، دولت ایران بیطرفی خود را اعلام کرد. ولی چون امکانات و وسایل لازم برای حفظ این بیطرفی پیش بینی نشده بود، دول متخاصم هرکدام از طرفی بیطرفی ما را نقض و گوشه های مختلف کشور را به میدانهای جنگ تبدیل کردند. گروههای سیاسی مملکت و افراد ملت نیز، به علت ناتوانی دولتها، به علت حضور نیروهای اجنبی در خاک کشور، و بالاخره به علت تبلیغات روزافزون خارجیان، هرکدام خط مشی و سیاست خاصی برای خود انتخاب کردند که منتهی به پیدایش یک نوع آشوب و هرج و مرج فکری در سراسر کشور شد. در نتیجه، نیروهای نظامی و امنیتی مملکت که با زحمات و مخارج زیاد تشکیل شده بود از هم پاشید و اغتشاش و ناامنی و دزدی و غارتگری و خود سری و طغیان، چهارسوی مملکت را فراگرفت به حدی که در همین تهران قوای تروریزم و دستگاه آدم کشی رسماً مدعی حاکمیت شده بود! حالا بگذریم از قحطی، گرسنگی، وبا، و سایر امراض مسری، که بدبختیها و گرفتاریهای مردم را تشدید می‌کرد.

در مقابل تمام این بدبختیها، دست دولتهای وقت تھی و وسایل چاره کردن مشکلات ازهر حیث مفقود بود. مالیاتهای داخلی بر اثر وقایعی که اکنون ذکر شد لا وصول مانده، و درآمدهای گمرکی کشور، بواسطه فلج شدن بازرگانی، روی نقطه صفر رسیده بود. و در چنین شرایطی، تأمین هر نوع عایدی، حتی توسل به وام گرفتن از خارجیان غیرمقدور بود. در یکی از حساسترین و وخیمترین مراحل این دوره که جنگ اروپا هنوز ناتمام، نتیجه اش نا معلوم، و بدبختی مملکت در قوس صعودی بود، این بنده زمام امور کشور را بدست گرفت و به حکم تقدیر مأمور شد که بدنامیهای جدیدی برای خود تحصیل کند! البته از گرانی بار مسئولیت نترسیدم و کاری را که به عهده گرفته بودم آغاز کردم، سرانجام پس از تحمل زحمات و مشقات شبانه روزی، و تصادم با هزار سلسله ناگفتنی، به تجدید تشکیلات نظامی مملکت، تهیه اسلحه و مهمات، قلع و قمع اشرار، سرکوب کردن یاغیانی که سالیان دراز امنیت کشور را سلب کرده بودند، تأمین خوار بار عمومی و غیره، موفق شدم و توانستم چرخهای اداری و نظامی مملکت را که مدتها از کار افتاده بود دو باره به کار اندازم. در این بین، جنگ اروپا هم خاتمه یافت. بلی جنگ اروپا خاتمه یافت اما کشور ما هنوز سنگر قوای اجنبی بود و مخاطرات و شادید بسیار، از هر نوع که تصور شود، استقلال و هستی این مملکت را تهدید می‌کرد. پایان جنگ، اگر هم به مشکلات موجود نیفزود، چیزی هم از مشکلات سابق نکاست.

گرفتاریهای شدید اقتصادی دامنگیر کشور بود که برای رفع آنها به دریافت کمک خارجی نیازمند بودیم.

هر نوع استمداد از مراکز خارجی، با توجه به اوضاع آنروزی دنیا، ممتنع و محال به نظرمی رسید و فعالیت نمایندگان ما در مراکز صلح عمومی که می‌کوشیدند دولتهای بزرگ جهان را متوجه وضع فلاکت بار ایران سازند بدبختانه به جائی نرسید. اضطرار و استیصال ملی ما را بر سر دو راهی حساسی قرارداد به این معنی که یا می‌بایست مملکت را تسلیم حوادث کنیم و از معرکه بگریزیم یا اینکه به تنها دولتی که در آن تاریخ می‌توانست و قدرت داشت به ما کمک کند

(یعنی انگلستان) روی آوریم.

در اینجا هم بدون اعتنا به ملاحظات شخصی، بلکه با علم یقین به اینکه مورد حملات و اعتراضات شدید مخالفان قرار خواهیم گرفت آنچه را که معتقد بودم به صلاح و صرفه مملکت است، آنچه را که عقیده داشتم اقل محظورین است، انتخاب کردم و پس از چند ماه مذاکره و تبادل نظر، به عقد قرار دادی با انگلستان، که مورد اعتراض معترض محترم قرار گرفته است، موفق شدم.

## ماهیت قرارداد:

حال اگر اجازه بفرمائید، مقداری هم در ماهیت قرارداد حرف بزنیم. قسمتهایی از قرار داد ۱۹۱۹ که علی الظاهر بیشتر مورد تنقید معترضان قرار گرفته، اینهاست:

دولت متعهد (انگلستان) وعده می دهد که هر تعداد مستشار و متخصص که لزوم استخدام آنها با توافق نظر طرفین ثابت شود به ما بدهد و همه این مستشاران و متخصصان طبق کنترتهایی که مستقیماً با خود آنها بسته می شود برای خدمت در ایران اجیر شوند. پس چون تعهد اولی یک طرفی بوده و در خصوص لزوم استخدام هم توافق نظر طرفین شرط شده، و برای عدم استخدام، یا عدم توافق نظر، حکم خاصی معین نشده، عدم اجرای تعهدات مزبور از طرف ما، تنها نتیجه اش انتفای شرایط دیگر قرار داد - از قبیل اخذ وام و سایر تعهداتی که در متن قرار داد یا مراسله ضمیمه آن، آمده است - می توانسته است باشد، یعنی خلاصه به همان نتایجی منتهی می شده که معترضان و مخالفان قرار داد طالبش هستند و تالی فاسد دیگری حتماً بر آن مترتب نمی شده است.

اما راجع به اختیارات مستشارها که موقوف به توافق نظر میان اولیای دولت و خود آن مستشارها بوده، و رأی دولت متعهد (انگلستان) مداخلت نداشته، این همان ترتیبی است که مدتها پیش در خیلی جاها اجرا شده است و آن دسته از مستشاران خارجی هم که در حال حاضر در کشور ما هستند به همین ترتیب استخدام شده اند.

گذشته از مراتب فوق، این تفاهم ضمنی همیشه بین طرفین قرار داد وجود داشته است - و بعداً هم طبق بیانیه رسمی طرفین و اعلامیه هائی که خود اینجانب در آن تاریخ صادر کرده ام رویش تاکید شده است - که اجرای قطعی قرار داد منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران خواهد بود. و اگر به علت نیازهای مبرم کشور، اجرای بعضی از مواد آن در همان تاریخ، یعنی بلافاصله پس از امضای قرارداد شروع شد، بدیهی بود که در صورت رد شدنش در مجلس، هر اقدامی که بر مبنای قرارداد صورت گرفته بود به خودی خود از بین می رفت.

## فلسفه حقیقی قرارداد:

اما فلسفه حقیقی قرارداد، دلایل مهمتر و بزرگتری که انعقاد آن را ایجاب کرد، علت و معلولهایی که در این جریان ( بسته شدند قرارداد) دخیل بودند و در تغییر سیاستهای کشور ما اثر گذاشتند، بالاخره خود این نکته اصلی که عامل عمده لغو قرارداد چه بود، همه اینها مسائلی هستند که هم از حوصله بیانات امروزی من خارجند و هم مصلحت وقت در گفتنشان نیست. انشاء الله همه این حقایق روزی در آثار محققان سیاست فاش خواهد شد و مردم با فکری بازتر و روشنتر در باره آنها قضاوت خواهند کرد.

## موضع یکصد و سی هزار لیره حق العمل قرارداد:

راجع به آن یکصد و سی هزار لیره هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند، همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به خود ایشان چیزی از این بابت رسیده به بنده هم رسیده است و اگر مسلم شود چنین وجهی دریافت کرده ام، علاوه بر آنکه حاضرم غرامات آن را به اضعاف (= دوبرابر) بپردازم. تمام ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق را هم بر خود وارد می دانم. (توضیح) اما اینکه فرمودند بنده

اخلاق عمومی مردم را خراب و احزاب سیاسی کشور را متلاشی کرده ام، باید خدمتشان عرض کنم که وجود احزاب در هر مملکتی معلول علل و عوامل موجود نباشد، احزاب هم به وجود نمی آید.

خاتمه:

در خاتمه بی مناسبت نمی دانم خاطر معترض محترم را به نکته ای حساس جلب کنم و آن این است که غالب مبتدیان علم سیاست در مدتی که به کار آموزی اشتغال دارند یک دوره اختصاصی برای « تحصیل و جاهت سیاسی » می گذرانند و آقای دکتر مصدق فعلاً مشغول گذراندن این دوره هستند. ولی خود بنده موقعی که تصمیم به ورود در صحنه سیاست گرفتم، از تعلیمات این کلاس اختصاصی بکلی صرف نظر کردم و مستقیماً به کلاس بالاتر رفتم. و به همین دلیل فکرمی کنم اگر در فن عوام فریبی با جناب دکتر مسابقه بگذارم، مغلوب کردم.

اما از ایشان (آقای دکتر مصدق) سؤال می کنم: در مواردی که پای مصالح عالی مملکت در کار است، آیا بهتر نیست آن کلاس را موقتاً کنار بگذارید و شاگرد بنده بشوید؟»

«اکنون بهتر است نظری هم به سرنوشت امضاکنندگان ایرانی قرارداد بیندازیم و ببینیم از آن حق العملی که برای تحمیل نظام مستشاری به ایران دریافت کرده بودند آیا سودی بردند یا نه؟ همه آن پولها در طی زمان از آنها پس گرفته شد. به این معنی که مقامات خزانه داری انگلیس چهار صد هزار تومان رشوه پرداخت شده به رجال عاقد قرار داد را از درآمد نفتی ایران کسر کردند و رضا شاه هم عین این مبلغ کسر شده را از وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله وصول می کند. خاطرات تقی زاده در این مورد بسیار جالب و عبرت انگیز است:

«... در بهار سال ۱۹۲۴ از طرف دولت خودمان مأموریتی در لندن بود. او یک روز ناهاری در سفارت ایران برای جمعی از رجال ایرانی وانگلیسی ترتیب داده بود. در این میهمانی هم وثوق الدوله (نخست وزیر سابق ایران که در آن تاریخ در لندن بود) و هم سرپرسی لورن، وزیر مختار بریتانیا در تهران که برای مرخصی به لندن آمده بود، هر دو دعوت داشتند. به حسب تصادف، میزها را طوری چیده بودند که جای سرپرسی لورن در کنار من افتاده بود و جای وثوق الدوله هم چند صدلی آن طرف تر روبروی میزما قرار داشت.

به عنوان مقدمه این را بگویم که انگلیسها از مدتها پیش ادعای چهار میلیون خسارت از دولت ایران می کردند و می گفتند این مبلغ در زمان جنگ برای حفظ بیطرفی ایران و جلوگیری از تهاجم عثمانیها و آلمانیها به ایران، خرج کرده اند. البته سردار سپه ( رضا خان پهلوی نخست وزیر) زیر بار این ادعا نمی رفت و می گفت انگلیسها در زمان جنگ روزی ده میلیون لیره برای مصارف نظامی خود خرج می کردند و این چهار میلیون را هم جزء همان مخارج حساب کنند.

آن روز سر میز ناهار نشسته بودیم. سر پرسی لورن دوباره سر این مطلب را باز کرد و گفت من دولت متبوع خود را حاضر کرده ام مبلغ مورد مطالبه را به دو میلیون و نیم تقلیل دهند. من گفتم حرف اصلی ما این است که دولت ایران اصلاً خود را مدیون نمی داند. شما جلوی آلمانیها و عثمانیها را به خاطر ما نگرفتید بلکه برای جلوگیری از حملات آنها به هند این کار را کردید. حال بیایید و از عمل بالشویکها تقلید کنید. آنها پس از خاتمه جنگ یک قلم درشت باطله روی تمام مطالبات خود از ایران کشیدند و پرونده را بستند. شما هم همین کار را بکنید. لورن جواب داد: اما فراموش نکنید که آنها اگر از مطالبات خود چشم پوشیدند، زیر تمام بدهیهای خود به دیگران هم زدند.

بعد گفت: حالا مطالبات زمان جنگ به کنار، راجع به آن پولهایی که به رجال عاقد قرارداد پرداخت شده چه می گوئید؟ ما جمعا چهار صد هزار تومان به وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله داده ایم و اینک طلب خود را می خواهیم. گفتم مگر شما توسط دولت کنونی ایران این پولها را داده اید که طلب خود را از ما پس بگیرید؟ بروید خودتان بگیرید. گفت این وظیفه شماست آدم بگذارید، پولها را وصول کنید، و مبلغ وصول شده را بما برگردانید.

سر پرسی لورن، این حرفها را به صدای بلند می گفت و وثوق الدوله که آن طرف میز نشسته بود، گفته های او را تمام و کمال می شنید!...

زمان گذشت و رضا شاه به سلطنت رسید. چند سال بعد که وزیر دارایی اش بودم یک روز به من گفت: این حرامزاده ها ( مقصودش حضرات سه گانه بود) پول از انگلیسها گرفته اند و باید به خزانه دولت برگردانید. شاه در این تاریخ قدرتی داشت که هرکاری را اراده می کرد، پیش می برد. خلاصه من مامور شدم پولها را پس بگیرم و گرفتم.

غلامحسین میرزا (برادراکبرمیرزا صارم الدوله) آمد پیش من و گفت: ما حاضریم پول را پس بدهیم ولی قدرت پرداخت آن را یکجا نداریم. اجازه بدهید به اقساط بپردازیم. موافقت کردم و یکصد هزار تومان رشوه ای را که صارم الدوله گرفته بود در چهار قسط پس دادند که عینا به خزانه دولت ریختم.

اما نصرت الدوله با ذکاء الملک رفیق بود. رفت روی دست و پای او افتاد که من چیزی ندارم و چیزی نگرفتم. سپس گذاشت و رفت پاریس. ولی چنانکه بعدها شنیدم تشبثاتش سودی نبخشیده بود و آن یکصد هزار تومان رشوه را ازش پس گرفته بودند.

وثوق الدوله، پسر عمویی داشت به نام شکوه الملک که رئیس دفتر مخصوص رضا شاه و مردی بسیار خوب و نجیب بود. یک روز در دربار پیش رضا شاه بودم. موقع بیرون آمدن از اطاق شکوه الملک به من گفت: این عموزاده من ( وثوق الدوله) میگوید درست است که پول را گرفته ام، ولی جایی نرفته، چون همه اش را از صرافی تومانیانس، املاک خریدم و حالا حاضر همه آن املاک را به دولت برگردانم. قبول نکردم و آن دویست هزار تومانی را که از انگلیسها گرفته بود پس گرفتم. چند روزی گذشت و شکوه الملک دوباره آمد پیش من که پسر عمویم ( وثوق الدوله) می گوید به جای دویست هزار تومان، اشتباها دویست و دو هزار تومان برگردانده شده، دستور فرمایید آن دو هزار تومان اضافه را پس بدهد. از این حرف، اوقاتم خیلی تلخ شد و اصلا جواب ندادم. دو باره پرسید: بالاخره چه می گویند و تصمیمات چیست؟ گفتم نمی دهم و آن دو هزار تومان هم روی مبلغ دویست هزار تومان رفت به خزانه دولت.» (۹)

« بعد ها به گفته صارم الدوله، سردار سپه معادل مبلغ مزبور را از صارم الدوله و نصر الدوله گرفت و به حساب خود در بانکهای لندن ودیعه گذارد.» (۱۰)

### توضیحات و مآخذ:

- ۱- حسین مکی - تایخ بیست ساله ایران- چلد پنجم- نشر ناشر- ۱۳۶ - ص ۵۲ - ( به نقل از مقاله زنده یاد ملک الشعرا ی بهار)
- ۲- ابوالحسن بنی صدر - موقعیت ایران و نقش مدرس ( سیری در تاریخ تحول اقتصادی و سیاسی و طبیعی ایرن) - انتشارات مدرس آذر ۳۵۶ - ص ۱۳۴
- ۳- خاطرات دکتر سیف پور فاطمی - آئینه عبرت - بکوشش علی دهباشی - انتشارات سخن، ۱۳۷۸ - ص ۵۶۴
- ۴- همانجا - ص ۵۶۷
- ۵- ابراهیم خواجه نوری - بازیگران عصر طلایی - ناشر بنگاه مطبوعاتی پروین - ص ۱۵۹
- ۶- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا- در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس - جلد اول - ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی - انتشارات کیهان - ۱۳۶۷ - ص ۳۱۹
- ۷- عبدالحسین شیبانی ( وحید الملک) - خاطرات مهاجرت - به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات - انتشارات شیرازه، ۱۳۷۸ - ص ۶۰
- ۸- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا- در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس - صص ۳۱۱ تا ۳۱۹
- ۹- همانجا - صص ۳۲۰ تا ۳۲۴
- ۱۰- - خاطرات دکتر سیف پور فاطمی - آئینه عبرت - ص ۷۴

ادامه دارد...